

شعور و تسبیح کیهانی در نگاه قرآنی و ادبی

مهرضا آرام^۱

چکیده

تسبیح در قرآن کریم، در حدود ۸۵ بار با مشتقات گوناگون استعمال شده و در روایات و ادعیه نیز، فراوان بکار رفته است. ضرورت شناخت و معرفت تسبیح به عنوان یک حقیقت قرآنی بر همگان واضح و روشن است. تسبیح به معنای پیراستن و تنزیه ساحت قدس الهی از هر گونه کاستی و ناشایست است. قرآن کریم در آیات متفاوتی تمامی موجودات را مسبح می‌انگارد. با این نگاه، هستی یکسر در کمند عبودیت حق است و همه یک صدا ذات بی چون او را تسبیح می‌کنند و از ژرفای وجود به عظمت او معترفند و ذات اقدس الهی را از هر گونه نقص و نابایستگی تنزیه می‌کنند. در میان مفسران، بر سر چگونگی این تسبیح اختلاف است گروهی از مفسران آن را تسبیح حالی و مجازی پنداشته اند وعده ای نیز تسبیح تمامی موجودات را، تسبیحی حقیقی می‌دانند.

از این رو در این پژوهش، ابتدا واژه تسبیح از نظر معنا و نیز مصادیق آن بررسی شده و سپس آیاتی که تسبیح در آنها به کار رفته، بنا به ضرورت مورد بحث قرار گرفته و مفهوم و اهمیت و کاربرد آن در قرآن مطرح شده است و همچنین مباحث مفصلی در مورد کیفیت تسبیح و چرایی آن و نیز بازتاب آن در متون ادبی بیان شده است.

کلید واژه ها:

تسبیح، قرآن، علم، شعور و آگاهی، خشیت، متون ادبی.

^۱ - عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

در علوم تجربی، موجودات (هر شیئی و موجودی که لباس هستی و وجود بر تن دارد) از دو حال خارج نیست؛ یا زنده است، یا غیر زنده؛ معیار زنده بودن، مشاهده آثار حیات، نظیر: تنفس، تغذیه و حرکت است و هر آنچه که فاقد این صفات باشد غیر زنده محسوب می شود. اما در فرهنگ و آموزه های قرآن، ملاک زنده بودن و حیات، با آنچه که دانشمندان علوم تجربی می گویند، کاملاً متفاوت است. در قرآن کریم، میزان بهره مندی از خشیت الله، معیار زنده بودن است. قرآن، زنده بودن را به حیات دل منوط می داند و حیات دل را در گرو خشیت الهی معرفی می کند. کلام الهی، حیات را به تندرستی و تنومندی و سلامتی جسم و حرکت و تغذیه و تنفس و غیره نمی داند و چنین موجودی - اعم از انسان و یا غیر انسان - در دیدگاه قرآن، زنده نیست. بلکه، قرآن خشیت را علامت حیات قلب و قساوت را ممت آن می داند. همچنانکه خداوند متعال در این آیه می فرماید: «الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله و ما نزل من الحق ولا یكونوا کالذین اوتوا الكتاب من قبل فطال علیهم الامد فقس قلوبهم و کثیر منهم فاسقون» (سوره حدید، ۱۶). "آیا وقت آن نرسیده که گروندگان [ظاهری از باطن بگروند] دل هایشان به یاد خدا خاشع گردد و به آنچه از حق نازل شد، بذل توجه کنند و مانند کسانی که پیش از این برایشان کتاب آسمانی تورات آمد نباشند، سپس زمانی طولانی بر آنها گذشت [و خداوند را فراموش کردند] و قلبهایشان قساوت پیدا کرد و بسیاری از آنها فاسق و نابکارند."

روشن است که اگر یاد خداوند در عمق جان قرار گیرد و این ذکر قرین با تدبّر در آیات قرآن باشد، موجب خشیت و خشوع می گردد، ولی قرآن، گروهی از مومنان را در اینجا سخت ملامت می کند که چرا در برابر این امور، خاشع نمی شوند و چرا همچون بسیاری از امت های پیشین گرفتار غفلت و بی خبری شده اند؟ (همان غفلتی که نتیجه آن قساوت دل و همان قساوتی که ثمره آن فسق و گناه است!)

این آیه از آیات بسیار تاثیر گذار قرآن مجید است و قلب و روح انسان را در تسخیر خود قرار می دهد و پرده های غفلت را می برد. در طول تاریخ، چه بسا افرادی که با شنیدن آن چنان متحوّل شدند که در یک لحظه با تمام گناهان خود وداع گفتند و حتی گاهی در صف

زاهدان و عابدان قرار گرفتند (خزاعی نیشابوری، ۱۳۷۴: ۱۸۲/۹؛ حسینی شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۴: ۲۸/۱۳). از آن جا که زنده شدن قلبهای مرده با ذکر الهی و پیدا کردن حیات معنوی در پرتو خشوع و خضوع در مقابل قرآن، شباهت زیادی به زنده شدن زمین های مرده به برکت قطرات حیاتبخش باران دارد؛ لذا در ادامه این آیه می افزاید: «اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها» "بدانید خداوند زمین را بعد از مرگ آن زنده می کند." «قد بینا لکم الایات لعلکم تعقلون» (سوره حدید، ۱۷). "ما آیات خود را برای شما بیان کردیم شاید اندیشه کنید."

در حقیقت، این آیه هم اشاره ای است به زنده شدن زمین های مرده به وسیله باران و هم زنده شدن دل های مرده به وسیله ذکر الله و قرآن مجید که از آسمان وحی بر قلب پاک محمد(ص) نازل شده، هر دو شایسته تفکر و تدبّر است. (علوی حسینی، ۵۱۱/۳؛ عاملی، ۱۳۶۳: ۱۷۹/۸؛ مکارم، ۱۳۵۳: ۳۳۸/۲۳؛ طباطبایی، ۱۸۵/۱۹) (تعقل در آیات خلقت و تدبّر در آیات وحی)

علم، شعور و خشیت

خداوند متعال خشوع را- که زاییده خشیت الهی است- در مقابل قساوت قرار می دهد و حیات قلوب را - که در سایه ذکر الله به دست می آید- خشوع نامیده و ممات دل ها را که نتیجه اعراض از یاد و ذکر حق است، قساوت می نامد؛ یعنی قساوت نتیجه اعراض و غفلت و بی خبری از یاد خداست.

دلیل این که خشوع، زاییده خشیت الهی است، آیه ۲۱ سوره حشر است که می فرماید. «لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعاً متصدعاً من خشیه الله و تلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون» "اگر ما این قرآن عظیم الشان را بر کوه نازل می کردیم مشاهده می کردی که کوه از ترس و خشیت الهی، خاشع و ذلیل و متلاشی می گشت و این امثال را برای مردم بیان می کنیم باشد که اهل عقل و تفکر باشند". اگر اهل تدبّر باشیم به خوبی متذکر این حقیقت خواهیم شد که وقتی قرآن و ذکر و یاد حق، بر کوه نازل می شود، حیات پیدا می کند و زنده می شود و از شدت درک و شعور، از این که نمی تواند ظرفیت تحمل این کلام الله

را داشته باشد، خاشع می شود؛ یعنی کوه در سایه ذکر خدا، آثار حیات را از خودش نشان می دهد و آن چیزی نیست جز خشوع در برابر قرآن و خداوند متعال (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۱۹/۲۵۴؛ طبرسی، ۱۳۷۹: ۵/۲۶۶؛ حسینی شیرازی، ۱۴۰۰ق: ۲۸/۵۸؛ فضل الله، ۱۴۰۵ق: ۲۲/۱۵۴).

از نظر قرآن، همه موجوداتی که به ذکر و یاد خدا مشغولند، زنده اند حتی سنگ و سایر جامداتی که از نظر علوم تجربی در زمره غیر زنده ها طبقه بندی می شوند؛ لذا دل های کافران و فاسقان به خاطر اعراض از یاد خدا، چنان قساوتی پیدا می کنند که حتی از سنگ هم سخت تر می شوند؛ چرا که سنگها زنده اند، چون از آنها آب حیات جاری است و برخی از آنها از شدت خشیت الهی، فرو می افتند و خاضعانه پیشانی برآستان قدس ربوبی می ساینند: «ثم قست قلوبکم من بعد ذلك فهي كالحجارة او اشد قسوة و ان من الحجارة لما يتفجر منه الانهار و ان منها لما يشفق فيخرج منه الماء و ان منها لما يهبط من خشية الله و ما الله بغافل عما تعملون» (سوره بقره، ۷۴). "بعد از این ماجراها و دیدن این گونه آیات و معجزات و عدم تسلیم در برابر آنها، دل های شما سخت شد همچون سنگ یا سخت تر، چرا که پاره ای از سنگها می شکافد و از آن نهرها جاری می شود یا لااقل بعضی از آنها شکاف می خورد و قطرات آب از آن تراوش می نماید و گاه پاره ای از آنها (از فراز کوه) از خوف و خشیت خدا فرو می افتد و خداوند از آنچه انجام می دهید غافل نیست."

این که خداوند متعال عبارت «و ان منها» (و بعضی از آنها) را آورده، اشاره ای است به این نکته که جمادات و نباتات و هر صنفی از موجودات - اعم از انسان و غیر انسان - همگی دارای شعورند متنها درجات این شعور متفاوت است و در سایه این شعور، عظمت و ابهت، ساحت عظیم الهی را درک می کنند و از شدت خوف و خشیت او، و از هیمنت و جلالت الهی، فرو می افتند و خاشع می شوند و در برابر قدرت لایزال خالق و پروردگار بی همتایشان به خود می لرزند. (علوی حسینی، ۴۷/۱؛ جرجانی، ۱۳۳۷: ۱/۱۰۷؛ واعظ کاشفی، ۱۳۱۴: ۲۱/۱؛ عروسی حویزی، ۹۰/۱؛ طباطبایی، ۱۳۶۲: ۱/۲۰۴)

این هبوط و خشوع درعین حال که آثار حیات و زنده بودن آنهاست، نشان دهنده شعور و آگاهی آنها نسبت به عظمت رب العالمین است؛ زیرا خشوع و هبوط در برابر یک قدرت برتر در سایه شعور و آگاهی به دست می آید و هر چه این آگاهی و معرفت بیشتر

باشد، میزان خشوع نیز فزونی می یابد و در این میان بدترین جنبنده‌ها، کافرانی هستند که به خدا ایمان نیاورده و متذکر آیات حق نمی شوند و همچون کر و لال هایی هستند که تعقل نمی ورزند و بهره ای از شعور و عقل ندارند و یا اگر دارند از آن بهره نمی جویند: «ان شرالدواب عندالله الصم البکم الذین لایعقلون» (سوره انفال، ۲۲) «و ان شرالدواب عندالله الذین کفروا فهم لایؤمنون». (سوره انفال، ۵۵)

با مقایسه این دو آیه و تدبّر در آنها، این نکته معلوم می شود که کافران همان کر و لال هایی هستند که عقل خود را به کار نمی گیرند؛ بدترین جنبنده‌های مرده‌ای که به خاطر اعراض از ذکر حقّ و ایمان به آن، حیات قلوب خود را از دست داده و سنگدل شده اند و در صف بدترین موجودات قرار دارند؛ چرا که حتّی سخت ترین و بی جان ترین اشیاء، نظیر سنگ هم از همان درجه و مقدار شعوری که بهره مند است، استفاده کرده و قدرت و آیات الهی را دریافته، از عظمت آنها بر خود می لرزد. (طباطبایی، ۱۳/۱۲۷؛ حسینی شیرازی، ۱۵/۵۰) و متلاشی می شود:

«لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرايته خاشعاً متصدعاً من خشية الله.»

بنابراین شعور و آگاهی از دیدگاه قرآن در همه موجودات هست. البته، این بدان معنا نیست که علم همه موجودات، یکسان و از یک نوع است. خداوند درباره اعضای بدن انسان می گوید: «حتی اذا ماجاءوها شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما كانوا یعملون و قالوا لجلودهم لمّ شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء و هو خلقکم اول مرّة و الیه ترجعون» (تا چون بدان رسند، گوششان و دیدگانشان و پوستشان به آنچه می کرده اند، بر ضدشان گواهی دهند و به پوست بدن خود می گویند: چرا بر ضد ما شهادت دادید؟ می گویند: همان خدایی که هر چیزی را به زبان درآورده ما را گویا گردانیده است و اونخستین بار شما را آفرید و به سوی او برگردانیده می شوید) (فصلت، آیه ۲۱ و ۲۲). از این آیات نکات زیر دریافت می شود:

۱- اعضای بدن در حیات این دنیا دارای شعورند؛ زیرا شهادت در آخرت مستلزم شعور و شهود این دنیا است.

۲- نطق اختصاص به برخی موجودات ندارد و همه موجودات نطق دارند.

۳- حقیقت قول عبارت است از کشف آگاهانه آنچه در ضمیر است و صدا و لفظ در حقیقت قول دخیل نیست؛ گرچه قول انسان غالباً بالفظ است، اما وجود لفظ شرط تحقق قول نیست.

در فرهنگ قرآن، کلام، قول، امر، نهی و... به هر چیزی که کاشف از مقاصد است اطلاق می‌شود.

طرح سوال

نوبت به طرح این سوال می‌رسد که منظور از تسبیح موجودات چیست، موجودات به چه کیفیتی و چگونه خداوند متعال را تسبیح می‌گویند؟ و آیا اصلاً تمام موجودات تسبیح می‌گویند یا تسبیح گویی فقط خاص نوع بشر است؟ و آیا این تسبیح به زبان حال است یا به زبان قال؟

پاسخ همه این پرسش‌ها در سور مسَبِّحات- که از سوره اسراء شروع می‌شود و به ترتیب به سوره‌های: حدید، حشر، صف، جمعه، تغابن و در نهایت به سوره اعلی ختم می‌شود- موجود است. بارزترین آیه‌ای که به صورت کامل به تمامی این سوالات پاسخ می‌دهد، آیه ۴۶ از سوره اسراء می‌باشد. در این آیه آمده است:

« تسبیح له السموات السبع والارض ومن فیهن و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم انه کان حلیماً غفوراً؛ هفت آسمان و زمین و هر چه در آنهاست همه به تسبیح و ستایش خدا مشغولند و موجودی نیست جز آن که ذکرش، تسبیح و ستایش اوست، لیکن شما تسبیح آنها را درک نمی‌کنید. همانا او بسیار بردبار و آمرزنده است.»

ناگفته پیداست که این آیه به وضوح نشان می‌دهد: عالم شگرف هستی با آن نظام عجیبش، با آن همه رازها و اسرار، با آن عظمت خیره‌کننده و با آن ریزه کاریهای حیرت‌زا، همگی "تسبیح و حمد" خدا می‌گویند. آیه « وان من شیء الا یسبح بحمده » "و موجودی نیست جز آن که ذکرش تسبیح و ستایش اوست". چنان آشکارا و عیان به تسبیح همه موجودات که تحت عنوان "شیء" قرار بگیرند- اعم از جاندار و بی‌جان- دلالت می‌کند که

نیازی به بحث و گفت و گو ندارد و ظهور معنای « و ان من شیء » در مورد تمام آنچه که لباس هستی به تن دارد، کاملاً قطعی و یقینی است .

تسبیح به چه معناست؟

تَسْبِيح، اصطلاحی قرآنی و بسیار رایج در فرهنگ اسلامی، به معنای تنزیه و تقدیس خداوند است. این واژه، مصدر باب تفعیل از ریشه سَبَح و به معنای شنا در آب، حرکت سریع و یا دویدن با شتاب اسب است و اصطلاحاً به معنای تنزیه و تقدیس خداوند از صفات سلبی و هر نوع ضعف و نیاز است (خلیل بن احمد، ۱۹۸۱: ۱۵۱/۳-۱۵۲؛ طوسی، ۱۳۸۳: ۴۴۴/۶؛ رازی، ۲۱۴۰۵ق : ۱۸۸؛ ابن منظور، ذیل سَبَح)

تسبیح در لغت هم خانواده سَبَح، یَسْبِح، سَبَحاً و سَبَّاحه (السَّبْح: المر السَّریع فی الما و فی الهواء) رفتن سریع در آب و هوا (راغب، ۲۲۱) سَبَّاح به معنی شناگر سریع و به نحو خاص می باشد که در قرآن کریم درباره پیامبر صلی الله علیه و آله: و تو در روز تلاش مستمر و طولانی خواهی داشت. (مزمّل، ۷)، فرشتگان: و سوگند به فرشتگانی که در اجرای فرامین الهی با سرعت در حرکتند. (نازعات، ۳)، خورشید و زمین: نه خورشید را سزاست که به ماه رسد و نه شب را که بر روز پیشی گیرد و هر کدام در مسیر خود شناورند، (یس، ۴۰)، بکار رفته اند.

در اصطلاح به معنای سَبَّاحه: رشته ای از گلوله های خرد از گل پخته و ناپخته یا سنگ رنگین و یا بلور که با آن شمار اذکار و اوراد نگاه دارند. در تداول فارسی بدان تسبیح نیز گویند. (دهخدا، ۱۳۳۹۱/۹)

و در معنا از ریشه سَبَح، یَسْبِح، تسبیح به معنای منزّه داشتن خداوند از هر نقص و کاستی می باشد (نمل/ ۸، اسری/ ۱۰۸) که در قرآن در موارد زیر به آن اشاره رفته است:

الف) به معنای تنزیه

۱- خداوند منزّه است از آنچه وصف کنند، شش مورد. (مومنون، ۹۱؛ انبیاء، ۱۲؛

صافات، ۱۵۹ و ۱۸۰؛ زخرف، ۸۲؛ انعام، ۱۰۰)

۲- خداوند منزّه است از آنچه که برایش شریک قرار دهند، هشت مورد. (طور، ۴۳؛

قصص، ۶۸؛ توبه، ۳۱؛ یونس، ۱۸؛ نحل، ۱؛ روم، ۴۰؛ زمر، ۶۷؛ حشر، ۲۳)

۳- او پاک و برتر است از آنچه آنها (غیرموخّدان) می گویند، بسیار برتر و بزرگ‌تر.
(اسراء، ۴۳؛ مائده، ۱۱۶)

۴- منزّه از هر ولی و سرپرست، و گفتند منزّهی تو، برای ما شایسته نبود که غیر از تو
اولیایی برگزینیم، دو مورد. (فرقان، ۱۸؛ سبأ، ۴۱)

۵- منزّه از هر گونه فرزند داشتن، گفتند خداوند فرزندی برای خود انتخاب کرده
است در حالی که از هر عیب و نقص و احتیاجی منزّه است، هفت مورد. (بقره، ۱۱۶؛ یونس،
۶۸؛ انبیاء، ۲۶؛ نساء، ۱۷۱؛ مریم، ۳۵؛ زمر، ۴؛ نحل، ۵۷)

ب) به معنای حمد و ستایش به همراه تنزیه

منزه است خداوند، کسی که این را مسخر ما ساخت. (زخرف، ۱۳؛ بقره، ۳۲؛ آل
عمران، ۹۱؛ اعراف، ۱۴۳؛ فرقان، ۱۸؛ یس، ۸۳؛ سبأ، ۴۱)

ج) به معنای تعجب و تعظیم به همراه تنزیه

تو منزّهی خداوند، این بهتان بزرگی است. (نور، ۱۶؛ اسری، ۱)
تسبیح‌گویان از دیدگاه قرآن همه اجزاء هستی‌اند. اولین تسبیح‌گو خداست (اسراء،
۹۳)، سپس آنان که نزد پروردگارند (اعراف، ۲۰۶)؛ ملائکه یا به حمد (بقره، ۳۰) یا بدون
واسطه حمد (بقره، ۳۲) تسبیح‌الاهی گویند که بیشتر تفاسیر آن را به نماز تعبیر کرده‌اند
(طبری، ۱۶۶/۱-۱۶۷؛ فخرالدین رازی، ۱۸۹/۲). همه اجزاء هستی (اسراء، ۴۴)، کوهها و
پرندگان (انبیاء، ۷۹؛ نور، ۴۱؛ ص، ۱۸، ۱۹)، تندر (رعد، ۱۳)، افلاک، خورشید و ماه و
ستارگان، جنبندگان و اکثر انسانها (حج، ۱۸) نیز تسبیح می‌کنند (نیز نک: طباطبایی، ۱۱۰/۱۳-
۱۱۲).

تسبیح یعنی منزّه دانستن ذات کامل الهی از هر چه عیب و نقص است. اما آیه «ولکن لا
تفقهون تسبیحهم» "لیکن شما تسبیح آنها را نمی فهمید." حاوی نکات جالبی است که ما را
در رسیدن به کیفیت تسبیح موجودات یاری می کند.

کسانی که در سایه انس با روح قرآن و الفت با زبان آن، با اسلوب بیان قرآن، آشنا
شده‌اند به خوبی می فهمند که آیه «ولکن لا تفقهون تسبیحهم» دربردارنده معنای سرزنش و
نکوهش انسان است (فضل الله، ۱۴/۱۳۷؛ طباطبایی، ۱۲۷/۱۳). سرزنش به خاطر این که او،

علی رغم داشتن توانایی فهم و درک تسبیح تمامی موجودات، باز هم از درک تسبیح آنها، عاجز است. این نکته را می توان از لحن خطاب و از کلمه «لکن» فهمید، یعنی قرار و معمول این است که انسان با تکیه بر بصیرت، پرده های غفلت را از پیش روی دیدگان قلبش کنار بزند تا بتواند تسبیح سایر موجودات را درک کرده و خود نیز همگام و هماهنگ با آنها به تسبیح ذات اقدس الهی پردازد، ولی دل های تیره و تار- که در سایه گناهان، بینایی و بصیرت خود را از دست داده و پرده های ضخیم بی خبری روی آنها را پوشانده است- قادر به درک تسبیح و تحمید موجودات نیستند و عبارت «ولکن لا تفقهون تسبیحهم» نکوهش و نوعی سرزنش نسبت به چنین انسان هایی است که اتفاقاً اکثریت مردمان را تشکیل می دهند.

آیه: «و ان كثيراً من الناس عن آياتنا لغافلون» «و همانا بسیاری از مردم از آیات و نشانه های ما غافلند»، با این آیه: «ولکن لا تفقهون...» مخاطبین را متوجه این نکته می کند که آنها از اطراف خود و از تسبیح موجودات کاملاً غافلند، در حالی که به آنها قدرت درک تسبیح موجودات، عطا شده بود ولی در سایه خمول فطرت - بی نشانی فطرت - و عدم توجه به آیات الهی و اصرار بر گناه، پرده های غفلت چشم های دلشان را کور و گوششان را از شنیدن تسبیح موجودات، کر نمود تا اینکه مصداق این آیه گشتند که: «و فی آذانهم و قرا»

کیفیت تسبیح موجودات

برخی از مفسرین تسبیح موجودات را به معنای «دلالت هستی و همه موجودات بر ذات باری تعالی و صفات کمالیه او» تفسیر نموده اند. در نظر این عده، تسبیح موجودات با زبان حال و تسبیح تکوینی است؛ چنانکه گفته اند: «رنگ رخسار خبری می دهد از سر ضمیر». چون همه موجودات مخلوق خدا هستند و خاصیت مخلوق این است که یک جنبه نقص دارد و یک جنبه کمال. جنبه نقص لازمه مخلوقیت است و جنبه کمال از ناحیه خالق. پس موجودات در واقع به زبان حال خالق خودشان را توصیف و حمد می کنند. تسبیح شان هم این است که می گوید اگر نقصی در من می بینی، لازمه ذات من است و خداوند از این نقص منزّه است.

در مقام پاسخ به این سوال که "موجودات به چه نحوی پروردگار خود را تسبیح می گویند؟" باید بگوییم که تسبیح موجودات به زبان قال است نه حال؛ زیرا اگر بپذیریم که تسبیح آنها به زبان حال است یعنی هر موجودی، در موجودیت خودش و این که لباس هستی و وجود بر تن دارد، بر خالق خود دلالت می کند و همین موجودیت آن شیء، تسبیح اوست، آن وقت این ادعای ما با آیه «ولکن لا تفقهون تسبیحهم» سازگار نیست و منافات دارد، زیرا اگر نحوه تسبیح موجودات را به این معنی بگیریم، همه با درک این واقعیت، به چگونگی و کیفیت تسبیح موجودات پی برده ایم، در حالی که آیه قرآن به وضوح نشان می دهد "شما تسبیح آنها را نمی فهمید"؛ پس تسبیح موجودات نباید به زبان حال باشد؛ چون چنین تسبیحی را همه می فهمند، بلکه کیفیت تسبیح موجودات باید به گونه ای باشد که فقط عده ای خاص - که مورد عنایت و توجه خاص الهی هستند - بتوانند آن را درک کنند؛ یعنی اولیاء خدا و کسانی که سالک راه حقند و در این راه به تهذیب و تزکیه نفس پرداخته و به مرتبه و منزلی از منازل عرفان رسیده اند که قادرند تسبیح موجودات را کاملاً بشنوند و بدان واقف شوند .

پس موجودات و هر آنچه که در آسمان ها و زمین است و هر آنچه که می توان بر آن نام "شیء" نهاد، همه تسبیح گوی ذات اقدس الهی هستند و این تسبیح را به زبان قال؛ یعنی به همان زبانی که ما با هم تکلم می کنیم - ولی با کیفیت و با قوانین خاص خودش - انجام می دهند. (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۱۹/۱۶۴)

نمونه هایی از این دست - که در آن معصومین و اولیاء خدا(ع) تسبیح موجودات را کاملاً شنیده و بدان اعتراف کرده اند - زیاد داریم و سر گذشت عارفان و واصلان نیک سیرتی که به خاطر صفای باطن، تسبیح درختان و سجده و نماز آنها را دیده و درک کرده اند، در کتب موثق ذکر گردیده است. «والنجم و الشجر یسجدان» (سوره الرحمن، ۶)؛ "و گیاه و درختان هم به سجده او سر به خاک اطاعت نهاده اند ."

این ادعا که موجودات به زبان خاص خود با هم تکلم می کنند، ولی ما از درک آن عاجزیم، قابل اثبات است؛ زیرا نمونه ای از چنین مکالماتی در سوره نمل آمده است. در این سوره، سخن گفتن پرنده گان همچون هدهد و موجوداتی همچون مورچه با سلیمان، ذکر شده است: «و قال یا ایها الناس علمنا منطق الطیر» (سوره نمل، ۱۶)، "سلیمان گفت: ای مردم به ما

سخن گفتن پرندگان تعلیم شده است". این آیه به وضوح نشان می دهد که درک و فهم سخن پرندگان و به تبع آن، تسبیح موجودات، یک امر توفیقی و عنایتی خاص از جانب خداوند متعال به بندگان خالص خود می باشد. در جای دیگری از این سوره (نمل) می خوانیم: « حتی اذا اتوا علی واد النمل قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا يحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لایشعرون» "سلیمان با لشکر عظیم خود حرکت کرد تا به سرزمین مورچگان رسیدند، در این جا مورچه ای (از مورچگان، هموعان خود را مخاطب ساخت و) گفت: ای مورچگان! داخل لانه های خود شوید تا سلیمان و لشکریانش شما را پایمال نکنند در حالی که نمی فهمند!"

« فتبسم ضاحكاً من قولها و قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک الی انعمت علی و علی والدی» "سلیمان از شنیدن این سخن مورچه تبسم کرد و خندید و گفت: پروردگارا! راه و رسم شکر نعمت هایی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای، به من الهام فرما."

دلایل فراوانی را از خود آیات مربوط به تسبیح موجودات و نیز از روایاتی که ناظر به این آیات هستند، می توان در تأیید این دیدگاه ارائه داد. ذیلاً به ذکر برخی از این دلایل می پردازیم: در ادامه آیه ۴۱ سوره نور، پس از نسبت دادن تسبیح به موجودات، آمده است: «کلّ قد علم صلاته و تسبیحه» یعنی همه موجودات با علم و آگاهی به درگاه پروردگار خویش نماز می گزارند و او را تسبیح می گویند. اراده معنای مجازی از «علم» و «صلاة» خلاف سیاق آیه به نظر می رسد. در آیه ۱۷ سوره ص می خوانیم: « و اذکر عبدنا داوود ذالایدأئه اواب انا سخننا الجبال معه یسبحن معه بالعشی و الابرار و الطیر محشورة کلّ له اواب». در این آیه دو نکته وجود دارد که مؤید تسبیح موجودات به زبان قال است: یکی همراهی کوهها و مرغان با داوود (ع) در تسبیح پروردگار است: «معه یسبحن». اگر منظور از تسبیح موجودات، تسبیح به زبان حال باشد، همراهی آنها با داوود معنا نداشت و یا نکته ای در ذکر آن دیده نمی شد. سیاق آیه سیاق واحد است؛ بنابراین معنا ندارد که تسبیح را نسبت به کوهها و مرغان به زبان حال بگیریم، و نسبت به داوود (ع) به زبان قال؛ چه اینکه تسبیح به زبان حال همواره و بدون داوود (ع) هم وجود دارد. نکته دیگر این است که در آیه می فرماید شامگاهان و بامدادان کوهها و مرغان با داوود (ع) در تسبیح همراهی می کردند. ممکن است بگوییم شامگاهان و

بامدادان کنایه از شب و روز و در نتیجه تسبیح دائمی است. اما با توجه به نکته قبل (همراهی با داوود(ع)) باید گفت که کوهها و مرغان با داوود (ع) همزمان و همصدا به تسبیح می‌پرداخته‌اند. یعنی هرگاه داوود (ع) به تسبیح آغاز می‌نمود، مرغان و کوهها با او هم‌نوا می‌شدند. پس منظور از « عشی » و « ابکار » همان معنای واقعی طلوع و غروب است، و در این صورت تسبیح به معنای دلالت وجود کوهها و مرغان بر وجود خدا و تفسیر به زبان حال معنا نخواهد داشت و همانطور که گفتیم، این گونه تسبیح همواره و در هر زمان وجود دارد و دلیلی ندارد که به صبح و شام یا با وجود داوود (ع) اختصاص دهیم.

این دیدگاه یک تفسیر حکیمانه و فلسفی از تسبیح موجودات است. آلوسی این دیدگاه را به جمهور نسبت می‌دهد: "قال الجمهور: المراد به معنا عام مجازی شامل لما نطق به لسان المقال كتسبیح الملائكة و المؤمنین من الثقلین و لسان الحال كتسبیح غیرهم فان كل فرد من افراد الموجودات يدل بامكانه وحدوثه على الصانع القديم الواجب الوجود، المتصف بكل كمال المنزه عن كل نقص" (مراد از تسبیح موجودات یک معنای عام مجازی است که هم شامل تسبیح ملائکه و مؤمنین از جن و انس می‌شود که با زبان قال به تسبیح خدا می‌پردازند، و هم شامل غیر از ملائک و جن و انس). چون هر یک از موجودات از آنجا که ممکن و حادث هستند، بر صانع و آفریدگار قدیم و واجب الوجود دلالت دارند، آفریدگاری که دارای همه صفات کمالیه است و از هر نقصی مبرا. (آلوسی، ۱۴۰۵ق: ۲۷/۱۴۲).

نظام هستی با آن عظمت شگرفش و با آن همه رازها و اسرار، جملگی تسبیح و حمد خدا می‌گویند. پس ما هم به حکم آیه شریفه « یا ایها الذین آمنوا ذکروا الله ذکراً کثیراً، و سبحوه بكرة و اصیلاً » (سوره احزاب، ۴۱-۴۲)؛ "ای اهل ایمان، ذکر حق و یاد خدا (به دل و زبان) بسیار کنید و دایم صبح و شام به تسبیح و تنزیه ذات پاکش بپردازید"، هر صبح و شام همراه با طبیعت و آنچه که در آن است و هماهنگ با سایر موجودات، به تسبیح ذات اقدس الهی می‌پردازیم که بقول سعدی:

"گفتم این شرط آدمیت نیست
مرغ تسبیح گوی و من خاموش."

تسبیح و بازتاب آن در متون ادبی

کلمه تسبیح در ادبیات به طور عموم و ادبیات عرفانی به طور اخص هم به معنی «سبحه» که رشته پروانه‌ای برای ذکر می‌باشد، به کار رفته و هم به معنی «به پاکی یاد کردن خدا» که حاکی از شعور و نیایش و منطق جمیع موجودات بوده و انحصار به نوعی خاص از کائنات ندارد.

در تفسیر عارفانه از تسبیح موجودات، انحصار مفهوم تسبیح موجودات فقط به زبان حال، نادرست تلقی می‌شود؛ یعنی آنچه قرآن در صدد بیان آن است، فراتر از زبان حال است. طبق این دیدگاه، همه موجودات عاقل و شاعرانند و علاوه بر آنکه به زبان حال مسبح و حامد پروردگار اند، به زبان حال نیز مشغول حمد و ستایش اویند. تسبیح موجودات، تسبیح حقیقی و به همان معنای متعارف است. این گونه تسبیح مبنی بر این است که همه حیوانات و جمادات متناسب با شأن خودشان دارای ادراک و نفوس ناطقه هستند. مولوی با بینش خاصی این حقیقت را دریافته که قلبی که از وساوس نفسانی و علایق مادی پاک گردد و مرکز فرود انوار الهی باشد، از طریق مکاشفه وجدانی، همه این حقایق را دیده و درک می‌کند:

گر تو را از غیب چشمی باز شد	با تو ذرات جهان همراز شد
نطق آب و نطق خاک و نطق گل	هست محسوس حواس اهل دل
جملة ذرات عالم در نهان	با تو می گویند روزان و شبان
ما سمیعیم و بصیریم و هشیم	با شما نامحرمان ما خامشیم
چون شما سوی جمادی می روید	محرمان جان خدادان کی شوید؟
از جمادی سوی جان جان شوید	غلغل اجزای عالم بشنوید
فماش تسبیح جمادات آیدت	وسوسه تأویلهما بزدایدت

(مولوی، ۱۳۸۳: ۱۰۱۲-۱۰۲۵)

طبق نظر مولوی و دیگر عرفا و مفسرینی که بادید عرفانی به این موضوع می‌نگرند، نه تنها به تأویل آیات بر تسبیح مجازی و زبان حال نیازی نیست، که شایسته هم نخواهد بود؛ چون حقیقتاً موجودات جهان با تسبیح خود غلغله ای ایجاد کرده اند که شنیدن آن بر همگان

میسر نیست و تنها اهل دل و آنهایی که حجاب ملک را در نور دیده‌اند صدای تسبیح کائنات در گوش شان طنین انداز است.

عرفان نیز به این موضوع به دیده متفاوت نگریسته، آن را با توجه به عشق ذاتی تمام کائنات به معشوق مطلق و حرکت جوهری، توجیه و تفسیر می‌کند «از نظر عرفا همه حرکت ها - حتی حرکت جوهری و سیر نزولی و صعودی هستی در مجردات و مادیات - بر اساس عشق و سریان آن توجیه می‌گردد. همه ذرات جهان از این مسیر حیثی اثر می‌پذیرند و انسان نیز به عنوان جزئی از جهان هستی در این جریان سیل آسا قرار گرفته و به سوی حقیقت روانه می‌گردد.» (یثربی، ۱۳۷۴: ۸۰)

خواجه حافظ این معنی را با قدرت شاعرانه خود چنین بیان می‌کند:

جلوه گاه رخ او دیده من تنها نیست
ماه و خورشید هم این آینه می گردانند

(حافظ، ۱۳۸۵: ۱۴۸، بیت ۳)

و در جای دیگر با صراحت بیشتر می‌گوید:

نه من بر آن گل عارض غزل سرایم و بس
که عندلیب تو از هر طرف هزارانند

(همان، ۱۵۰، بیت ۴)

بر همین تفکر است که عارف اعتقاد دارد عشق به مبدأ هستی چنان سریان دارد که دیگر جایی برای سردرگمی هیچ موجودی باقی نمی‌ماند و مخلوقی را در کل هستی نمی‌یابیم که از جاذبه چنین عشقی بی بهره بدانیم:

همه کس طالب یارند، چه هشیار چه مست
همه جا خانه عشق است، چه مسجد چه

کنشت

(همان: بیت ۱۰)

اگر چه به نظر می‌رسد که انسان فقط توان تسبیح خالق را دارد ولی به نظر خواجه حافظ سایر موجودات هم رو به سوی کعبه مقصود دارند:

هر کسی با شمع رخسارت به وجهی عشق باخت
زین میان پروانه را در اضطراب انداختی

(همان، ص ۳۲۰، بیت ۳)

بنا به عقیده‌ای دیگر از عرفا «وجود مساوق عشق است. اصل دیگری که متفرع بر آن اصل است، این است که همه موجودات، دارای حیات و شعور هستند؛ چرا که عشق مبتنی بر نوعی ادراک و احساس است ولو احساسی بسیط.» (زمانی، ۱۳۸۴: ۷۷)

حضرت مولانا در مثنوی شریف - در سخن آمدن سنگریزه ها را تحت تأثیر شعور و حیات جمادات دانسته است:

از میان مشیت او، هر پاره سنگ
لا اله گفت ایا الله گفت
در شهادت گفتن آمد بی درنگ
گوهر احمد رسول الله سفت

(مولوی، ۱۳۸۳: دفتر اول، ۹- ۲۱۵۸)

«حاج ملا هادی سبزواری در باب تسبیح جمادات چنین آورده است؛ ذکر و تسبیح اشیاء از آن جهت است که هر وجودی را دلالتی است بر صفت حق، چه هر وجود، اسم حق است و اسم از سمه است و سمه علامت است و هر وجود مضاف به به حق، وجه حق است...» (شرح اسراء، ص ۶۵) اگر جمادات و نباتات هشیار و ناطق شده اند از آن جهت است که لطف خداوند آنها را به این مقام رسانده:

هر جمادی را کند فضلش خبیر
عاقلان را کرده قهر او ضریر

(همان: ۵۱۳)

به نظر مولانا نباید این تسبیح و تحلیل را توجیه فیلسوفانه کرد:

فلسفی منکر شود در فکر و ظن
نطق آب و نطق خاک و نطق گل
گو برو سر را بر این دیوار زن
هست محسوس حواس اهل دل

(همان: ۹- ۳۲۷۸)

اگر جز به دیده دل و اعتقاد به شعور ذاتی به هستی بنگریم چگونه می توانیم ناله
ستون حنانه را در فراق نبی اکرم توجیه کنیم:

فلسفی کو منکر حنانه است
از حواس اولیاء بیگانه است

(همان: ۳۲۸۰)

بنابر این برای شنیدن نیایش جماد نباید تکیه بر حواس ظاهری کرد:

چون شما سوی جمادی می روید محرم جان جمادان چون شوید؟

(همان، دفتر سوم، ۱۰۲۰)

حمد و ثنای الهی در تفکر همه عرفا جایگاه رفیعی دارد «بهاء ولد-پدر مولانا- در کتاب معارف در این خصوص چنین آورده است: «چون در طعام و نان و آب و ... و همه اجزای خود نظر کردم همه را شکافته و شاخه های گل و از دهان شاخه های گل زبانها و ثناء ها و تسبیح ها» (بهاء ولد، ص ۱۱۵)

عارفی دیگر تسبیح جمیع موجودات را چنین بیان کرده است: «بر ذوق جوانمردان طریقت: تسبیح اینجا سیاحت اسرار دوستان است بحار اجلال حق را، ایشان در بحر نور اعظم غواصی می کنند و جواهر توحید بیرون همی آورند» (عده، ۴۰/۱۰، به نقل از فرهنگ اصطلاحات عرفانی دکتر سجادی، ذیل کلمه تسبیح)

جامی نیز به زبانی دیگر همین معنی را بیان می کند:

لیک ارباب کشف و اهل عیان در جماد و نبات و هر حیوان

نطق دیگر همی کنند اثبات در جمیع موطن و اوقات (همان)

بعضی از بیت ها به تسبیح جمیع کاینات اشاره دارد:

هرچه در خط عالم اویند همه تسبیح او همی گویند

(اوحدی، ۱۳۴۰: ۲۴۰)

این تسبیح در راستای بیان رحمت و اسعه اوست که بر تمامی هستی سایه انداخته و هر موجودی- جاندار و بی جان- غرق در خوان نعمت اویند:

همه تسبیح حضرتش گویند همه ناطق به رحمت اویند

(شاه نعمت الله، ۱۳۸۲: ۱۶۰۰)

قآنی- شاعر عصر قاجار- تسبیح موجودات را از علم آنها می داند و همه اشیاء را دارای شعور کیهانی فرض کرده می گوید:

مشاعر همه اشیاء ازو و زان سبب است که کارشان همه تسبیح و حمد دادار است

(قآنی، ۱۳۶۳: ۷۰)

- اما برای شنیدن این تسبیح گوش جان لازم است و یقینی از سر اطمینان:
تسبیح کاینات جهان را بگوش هوش بشنو یقین که جمله ثنا و درود است
(اسیری، ۱۳۶۸: ۶۲)
- اگر آدمی از سر صدق به این همه تسبیح گوش فرادهد به یقین تا عرش اعلیٰ عروج
روحی پیدا می‌کند. این آموزه‌ای است که در غزلیات شمس بدان پرداخته شده است:
هر که او نعره تسبیح جماد تو شنید تا نبردش به سراپرده سبحان نشست
(مولوی، ۱۳۵۲: ۲۳۴)
- همانگونه که گفته شد، شنیدن این نغمه های موزون کاینات در تسبیح خالق یکتای خود
نیاز به گوش شنوا دارد:
تسبیح هفت چرخ شنیدستی گر نیست گشته گوش ضمیرت کر
(ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۱۸۵)
- گروهی دیگر از نمونه های شعری به تسبیح مصادیق طبیعت پرداخته است. شاعرانی
که به این موضوع پرداخته‌اند؛ با چشم دل رکوع و سجود همه مظاهر را خود دیده اند که این
گونه با اعتقاد راسخ از آن سخن گفته اند. در چند بیت زیر به نجوای عاشقانه گل و گیاه با
خدای خود می پردازیم:
- چکاوک خواند تکبیر و فاخته تسبیح صنوبران به قیامند و نوگلان به قعود
(ادیب الممالک، ۱۳۱۲: ۱۳۱)
- زبان ها سبز در تسبیح سبحان درختان در سراندازی چو شیخان
(سیدای نسفی، دیوان، ۱۶۸)
- در بیت زیر انواع میوه در ذهن شاعر در حال بندگی مطلق خدایند:
سبب و زردآلو و انگور و انار شد نماز و ذکر تسبیح از شمار
(اسیری، ۱۳۶۸: ۴۰)
- گاهی ذهن شاعر و خلاقیت هنری او پا را از این فراتر گذاشته تصاویری نغز از این
تسبیح و تهلیل ارائه می دهند:
در نمازند درختان و به تسبیح طیور در رکوع است بنفشه که دو تا می آید
(مولوی، ۱۳۵۲: ۸۴۹)

- پرده سوسن که مصایح تست
جمله زبان از پی تسبیح تست
(نظامی، ۱۳۷۰: ۶۹)
- به جز گل و گیاه و اشجار، حیوانات نیز به زبان خود او را به پاکی یاد می کنند:
مرغ تسبیح خوان ناطقه ات
مترنم در آشیانه حلق
(ادیب الممالک، ۱۳۱۲: ۱۷۱)
- چکاوک خواند تکبیر و فاخته تسبیح
صنوبران به قیامند و نوگلان به قعود
(همان، ۱۳۱)
- در ادبیات تسبیح حیوانات، پرندگان از بسامد بالایی برخوردارند؛ چرا که اولاً لحن زیبایی دارند و همه را مدهوش خود می کنند و دیگر آنکه صدای آنان به وضوح و مدت زمان طولانی قابل سمع است:
- زاغ از شغب بیهوده برنهد منقار
چون فاخته بگشاد به تسبیح زبان را
بنگر که عقاب از پس تسبیح چه گوید
آراسته دارد همه این سیرت و سان را
(سنایی، دیوان، ۴۰)
- رسید آن لک لک عارف ز غربت
مسبیح گرد او مرغان الکن
(مولوی، ۱۳۱۲: ۳۲۱۴)
- حاصل سخن این که:
زبان حال مرغان را به گوش هوش و
جان بشنو
که در تسبیح می گویند یا حنان و یا منان
مسلوم او را ای برادر
(قوامی، ۱۳۴۴: ۷۴۰)
- اما باید گفت که از حیوانات تنها مرغان نیستند که تسبیح حضرتش می گویند:
همان تسبیح حیوانات یکسر
شود معلوم او را ای برادر
(عطار، اسرارنامه، ۱۲)
- و
آیا مسیح تو وحشیان بیشه و کوه
و یا مسخر تو ساکنان شهر و وطن
(قوامی، ۱۳۴۴: ۷۶)

عده‌ای دیگر از بیت‌ها به تسبیح دیگر ارکان هستی گواه است:

سرخوش از کیفیت باد سحر طایران تسبیح خوانان بر شجر

(اقبال، ۱۳۸۱: ۱۴)

و

به جان آفرینی که ابر بهاری به تسبیح و تهلیل او می خروشد

(مجیر، ۱۳۸۱: ۱۰۷)

و

اختران از پی تسبیح همه زیر آیند کاتش دل زده در قبه بالا بینند

(خاقانی، ۱۳۵۷: ۲۶۲)

و

به هر دم مشتری تسبیح خوانش ثنای او بود ورد زبانش

(عطار، اسرارنامه، ۱۲)

و

کند ثنای جلالش زبان رعد از خوف مسیح است مر او را چو ابر و برق ثقال

(سنایی، دیوان، ۲۱۱)

پر واضح است که این تسبیح و تهلیل در پی خشوع راستین ارکان هستی است:

و آنگه از روی صدق و ز سر خشوع پیش رخ تو سجده خدمت هر آفتاب

(سیف، ۱۳۴۱: ۶۱)

اما مولانا این مفهوم را هنری تر و با رنگ عاطفی بیشتر بیان کرده است:

بنفشه در رکوع آمد چو سنبل در خشوع آمد چو نرگس چشمکش می زد که وقت اعتبار آمد

(مولوی، ۱۳۱۲: ۸۱۰)

نتیجه گیری

از نظر قرآن، همه موجوداتی که به ذکر و یاد خدا مشغولند، زنده اند حتی سنگ و سایر جامداتی که از نظر علوم تجربی در زمره غیر زنده ها طبقه بندی می شوند و از طرف دیگر تمامی موجودات-س اعم از جاندار و بی جان- مراتبی از شعور و آگاهی را دارند و هر کدام از آنها که از موهبت شعور و فهم خودش استفاده کرده، عظمت خالق و آیات او را درک کند، خاشعانه و خاضعانه در مقابل ساحت الهی سر فرود می آورد، از خشیت خداوند ترس و خوف پیدا می کند و در زمره زندگان- و نه مردگان و اموات- محسوب می شود؛ لذا شعور و آگاهی از دیدگاه قرآن در همه موجودات هست. البته، این بدان معنا نیست که علم همه موجودات، یکسان و از یک نوع است؛ لذا هبوط و خشوع موجودات در عین حال که آثار حیات و زنده بودن آنهاست، نشان دهنده شعور و آگاهی آنها نسبت به عظمت رب العالمین است؛ زیرا خشوع و هبوط در برابر یک قدرت برتر در سایه شعور و آگاهی به دست می آید و هر چه این آگاهی و معرفت بیشتر باشد، میزان خشوع نیز فزونی می یابد.

این پژوهش می کوشد تا نشان دهد که از دیدگاه آیات قرآن کریم، موجودات و هر آنچه که در آسمان ها و زمین است و هر آنچه که می توان بر آن نام "شیء" نهاد، همه تسبیح گوی ذات اقدس الهی هستند و این تسبیح را به زبان قال یعنی به همان زبانی که ما با هم تکلم می کنیم- ولی با کیفیت و با قوانین خاص خودش انجام می دهند.

در نگاه ادبی نیز شاعران با همان تفکر ولی عاطفی تر و توأم با خیالات و مضمون سازی های ظریف، یافته های دینی را با زبانی دیگر بیان می دارند. علم و شعوری که برای تمامی هستی تعریف شده برای شاعران عارف نیز قابل رؤیت و شهود است. اما این شهود برای آنان به علم حضوری و به چشم دل حاصل می شود. آنان در این نظاره عارفانه، کائنات را غرق ذکر و تسبیحی می بینند که بدیشان حظ معنوی و کشف شهودی می بخشد.

منابع و مآخذ

علاوه بر قرآن کریم

۱. آلوسی بغدادی، محمود، (۱۴۰۵ ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲. ابن منظور، ابوالفضل محمد بن مکرم، (۱۳۶۳)، لسان العرب، نشر ادب الحوزه، قم، چاپ اول.
۳. ادیب الممالک فراهانی، (۱۳۱۲)، دیوان، به کوشش وحید دستگردی، تهران.
۴. اسیری لاهیجی، دیوان، (۱۳۵۷)، به اهتمام دکتر برات زنجانی، تهران.
۵. اسیری لاهیجی، (۱۳۶۸)، اسرار الشهود، تصحیح سیدعلی آل داود، مؤسسه مطالعات تحقیقات فرهنگی، چ اول.
۶. اقبال لاهوری، محمد، (۱۳۸۱)، اسرار و رموز، سنایی، تهران.
۷. اوحدی مراغی (اوحدی اصفهانی)، (۱۳۴۰)، (۶۷۳ - ۷۳۸): کلیات، به تصحیح سعید نفیسی، انتشارات امیرکبیر.
۸. جرجانی، حسین بن حسن، (۱۳۳۷)، جلاء الاذهان و جلاء الاحزان (تفسیر گازر)، تهران.
۹. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین ابن احمد، (۱۳۶۴)، تفسیر اثنی عشری، تهران.
۱۰. حسینی شیرازی، سید محمد، (۱۴۰۰ ق)، تقریب القرآن الی الاذهان، مؤسسه الوفاء، بیروت.
۱۱. خاقانی، (۱۳۵۷)، دیوان، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، چاپ دوم، انتشارات زوار، تهران.
۱۲. خزاعی نیشابوری، حسین بن علی، (۱۳۷۴)، منهج الصادقین فی الزام المخالفین، مشهد.
۱۳. خلیل بن احمد، (۱۹۸۲م)، العین، به کوشش مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، بغداد.
۱۴. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، لغت نامه، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم.
۱۵. دیوان حافظ، (۱۳۸۵)، تصحیح غنی قزوینی، مهر ایران، تهران.
۱۶. رازی، فخرالدین، (۱۹۸۵م)، مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)، بیروت.
۱۷. راغب اصفهانی، حسین، (۱۹۶۱م)، المفردات فی غریب القرآن، به کوشش محمد سیدگیلانی، قاهره.
۱۸. زمانی، کریم، (۱۳۸۴)، میناگر عشق، نشر نی، تهران.
۱۹. سجادی، سید جعفر، (۱۳۷۵)، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، امیرکبیر.
۲۰. سنایی غزنوی، دیوان، به اهتمام مدرس رضوی، انتشارات کتابخانه سنایی.
۲۱. سیدای نسفی، دیوان، باتصحیح و تعلیق حسن رهبری، چاپ اول، انتشارات بین المللی الهدی.
۲۲. سیف فرغانی، (۱۳۴۱)، دیوان، به اهتمام و تصحیح ذبیح الله صفا، ۳ جلد، چاپ دانشگاه تهران.

۲۳. شاه نعمت الله ولی، (۱۳۸۲)، دیوان، مشتمل بر غزلیات و ترجیع بندها و قصاید و سوال و جوابها و مثنویها و رباعیها و دوبیتیها و مفردات، انتشارات علم، چاپ اول.
۲۴. طباطبایی، محمد حسین، (۱۳۶۲)، المیزان فی تفسیر القرآن، دارالکتب العلمیه، تهران، چاپ چهارم.
۲۵. طبرسی، امین الدین ابو علی الفضل بن الحسن، (۱۳۷۹ ق)، مجمع البان فی تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی.
۲۶. طبری، ابی جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفه.
۲۷. طوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن بن علی، (۱۳۸۳ق)، التبیان فی تفسیر القرآن، به کوشش قصیر عاملی، نجف.
۲۸. عاملی، ابراهیم، (۱۳۶۳)، تفسیر عاملی، کتابخانه صدوق، تهران، چاپ اول.
۲۹. عطار، اسرار نامه، به تصحیح دکتر سید صادق گوهرین، کتاب فروشی زوار.
۳۰. عروسی حویزی، عبد علی بن جمع، نور الثقلین، قم، مطبعه العلمیه، بی تا.
۳۱. فضل الله، محمد حسن، (۱۴۰۵ ق)، من وحی القرآن، بیروت.
۳۲. قآنی، دیوان، (۱۳۶۳)، با مقدمه ناصر هیری، انتشارات گلشایی، تهران.
۳۳. قوامی رازی، (۱۳۴۴)، دیوان، به تصحیح میر جلال الدین ارموی محدث، تهران، چاپخانه سپهر.
۳۴. کاشفی، کمال الدین حسین، تفسیر مواهب علیه، به تصحیح: سید محمدرضا نائینی، اقبال، تهران.
۳۵. مجیر الدین بیلقانی، (۱۳۵۸)، دیوان، بتصحیح آقای دکتر محمد آبادی، انتشارات دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز (موسسه تاریخ و فرهنگ ایران)، تبریز.
۳۶. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۵۳)، تفسیر نمونه، دار الکتب الاسلامیه، تهران.
۳۷. مولوی، (۱۳۸۳)، مثنوی معنوی، جلال الدین، تصحیح نیکلسون، دانشگاه تهران.
۳۸. مولوی، (۱۳۸۳)، جلال الدین محمد بلخی (۶۰۴ - ۶۷۲)، کلیات شمس، حواشی و تعلیقات از م. درویش، انتشارات جاویدان، چاپ سوم.
۳۹. ناصر خسرو، (۱۳۷۰)، دیوان، مجتبی مینوی و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران.
۴۰. نظامی گنجوی، (۱۳۷۰)، مخزن الاسرار، دکتر برات زنجانی، و همچنین مخزن الاسرار، (۱۳۶۳)، به اهتمام دکتر بهروز ثروتیان.
۴۱. واعظ کاشفی، کمال الدین، (۱۳۱۷)، تفسیر مواهب علیه، تهران.
۴۲. یثربی، یحیی، (۱۳۷۴)، آب طربناک، فکر امروز، تهران.